

تکامل دین ، مسأله‌ای در دانش ادیان

کورت رودولف / دکتر همایون همتی

هر کس که با بررسیهای عام قدیمتر درباره تاریخ دینی، پروژه تحقیقاتی که در قرن نوزدهم بعمل آمده است، آشنا باشد، می داند که بزرگترین و ظاهراً مهمترین نقش را در این تحقیقات، مفهوم تکامل و رشد دین از مراحل ابتدایی آن تا مراحل متعالی معنوی، بخصوص در مورد مسیحیت ایفا می کند. غلبه دیدگاههای تکاملی، بالاتر از همه، حاصل تحقیقات زیست شناختی و مردم شناختی درباره تکامل به عبارت دیگر و به معنایی دقیقتر، نتیجه نظریه تکامل گرایی بود. با توجه به این نکته، بزرگترین تأثیر در این جهت بر تاریخ ادیان از آن ادوارد برنت تیلور بود. یک نسل کامل و احتمالاً بیشتر از یک نسل از قوم شناسان و مورخان ادیان در

مرحله نژادشناسی و رویش شناسی جانوران و گیاهان در علم زیست شناسی است، بدینسان، تکامل زیستی بشر و تاریخ جهان نیز سیری تکاملی مانند سایر جانداران داشته است.

یکی از آثار شاخص و آموزنده در بکارگیری و تعدیل عقاید تکاملی در مطالعه دین، آثار من. پ. تیل، که یکی از بنیانگذاران تاریخ ادیان است می باشد. کتاب تیل تحت عنوان «مبانی تاریخ ادیان» معرفی اجمالی و فشرده ای درباره این رشته است. در آغاز کتاب، تیل درباره «مفهوم تکامل دین» به بحث می پردازد. او صراحتاً نظریه تکامل زیستی را به کار می گیرد که بر طبق آن مراحل تکامل هم اکنون در دانه - جهت درخت شدن - و در کودک برای رسیدن به بزرگسالی وجود دارد. او درباره دین می نویسد: تکامل دینی یک فرآیند درونی است،

تکامل آگاهی و حالت دینی انسان است. این عملی است که روح آدمی در تلاش برای دستیابی به بیان مناسب و روشنتر عقاید دینی انجام می دهد. تیل غالباً ذهن گرایی را با زیست شناسی در هم می آمیزد. او هر مرحله از دین را کوششی در جهت روشن ساختن، خالص ساختن، عمق بخشیدن و اوج دادن به شناخت دینی تلقی می کند. او ادیان را به دو گروه اصلی تقسیم می کند «ادیان طبیعی» و «ادیان اخلاقی» که هر گروه نیز طبق سیر تکاملی به اقسام کوچکتری تقسیم و منشعب می گردد. علاوه بر این «تکامل عمودی» تیل به یک «تکامل افقی» بر اساس خانواده های دینی نیز قائل است. طبق نظر او همه ادیان و نیز افراد انسان به نوبه خود به تکامل دینی بطور عام کمک کرده اند. (صص ۲۴-۲۱).

□ تکامل عمده و اساسی دین عبارت است از خالص سازی مستمر دین از عناصر غیر دینی که از طریق آن دین به خودکفایی رسیده و قدرت درونی آن افزایش می یابد.

□ به نظر اتو تکامل درونی دین عبارت است از ظهور و آشکار سازی زمینه و استعداد دینی که در تجلیات عینی خارجی آن تا پیشرفته ترین مرحله اش موجود است.

به اعتقاد تیل قوانینی که تکامل بر اساس آنها صورت می گیرد، قوانین طبیعی یا تاریخی نیستند. بلکه او چنین نتیجه گیری می کند که اگر کسی بپندارد که هیچ قانونی بر روند تکامل دینی حاکم نیست، و البته مقصود او این باشد که دقیقاً این دین نیست که تکامل می پذیرد، بلکه شخص دیندار است که به تکامل می رسد، سخنش درست است.

به همین منوال می توان از قوانین تکامل ذهن بشری سخن راند، و در موضوع ما نحن فیه، ما می توانیم این قوانین را در مورد دین اعمال کنیم (ص ۲۵). چنین قوانینی شامل قانون وحدت ذهن بشری، قانون تکامل از طریق تبادل و شبیه سازی ذهنی، قانون استمرار تمرکز و توسعه و قانون تعادل و ترکیب می باشند. علی رغم پیدایش، شکوفایی و انحطاط ادیان شخصی و صورتهای دینی، خود دین همچنان به تکامل بدون وقفه اش ادامه می دهد. تکامل عمده و اساسی دین عبارت است از خالص سازی مستمر دین از عناصر غیر دینی که از طریق آن دین به خودکفایی رسیده و قدرت درونی آن افزایش می یابد. بر اساس نظر تیل دو دسته عوامل به این فرآیند کمک می کنند: عوامل ناآگاهانه مانند «تمایل به فرق گذاری و تمایز» و «تمایل به وحدت بخشی و در هم آمیختن»، و عوامل آگاهانه

پرتو نظریه تیلور تحقیقات خود را انجام می دادند. خود تیلور، چارچوب فکری خود را بدقت چنین توضیح داده است: «رشد» اندیشه بشری از مرحله ابتدایی، بسیط و آغازین، که طبق تصور او هنوز می توانست در میان بدویان دوران جدید مورد کاوش و بررسی قرار گیرد، تا مرحله علم و فلسفه پیشرفته معاصر، می تواند پایه مقایسه ای بین تحولات عمده در حیات فکری افراد انسان قرار گیرد و نسبتاً بیشتر نشانگر رشد و گسترش ذهن آدمی در گذار از مرحله کودکی به جوانی باشد، تا گذار از مراحل بعدی جوانی و رسیدن به دوره مردانگی یا از مردی به کهنسالی و پیری. این دو مرحله دقیقاً معادل دو

عبارتند از قابلیت های دینی معین افراد، خواه این افراد از استادان باشند یا از واعظان و مصلحان و بنیانگذاران (صص ۳۲-۳۰).

بنابراین، طبق نظر تیل دو گونه تکامل اساسی در دین واقع می شود، یکی در سطح و بیرون پوسته - یعنی در ادیان یا صور دینی و دیگری در درون و هسته، یعنی دین بطور کلی. تکامل نوب دوم در واقع تکامل روح دینی یا بهتر بگوییم تکامل شناخت بشری است.

ویژگیهای عمده نظرات تکاملی تیل در جاهای دیگر نیز انعکاس یافته است. ارزنت تروئلیج که متخصصان جامعه شناسی دین است نگرشی از دیر را عرضه داشت که می کوشد تا عدالت را در مورد

□ فریدریش ماینکه بر آن بود که واژه تکامل را برای استفاده در علوم انسانی نجات داده و ابقا کند. او معنای پذیرفته خود از واژه تکامل را از قیود زندهوار انکارانه و علوم طبیعی آزاد ساختن و آن را «تلقی تاریخی تکامل نامید

□ تکامل یک صورت دینی در یک دین واحد می تواند با تکامل آن ادیان متعدد تفاوت داشته باشد یعنی می تواند به جایی منتهی شود که تکامل از طریق عواما زمینه ساز متنوعی شکل بگیرند

علائق تاریخ یا تاریخ گرایانه که در آن روزگار سیط داشت رعایت نماید. او می گفت: «تا آنه می توانیم اطمینان بیابیم در تاریخ دینی تکامل دائمی بر اساس شناخت درونی بشر نسبت به رو الهی رخ می دهد، تا جایی که ما می توانیم نگرش عام و کلی در مورد دین را به عنوان نیروی محرکه!

تکامل تدوین نمایم و اثبات کنیم که مسیحی نقطه کمال این سیر تکامل ضروری است. «ویژگیهای عمومی تکامل دینی را طبق اعتقاد چنین تلقی می کرد: ما می توانیم گرایش را جهت روحانی کردن فزاینده، قوت بخشی، اخلاذ کردن، و شخصی کردن را که در راستای تشکیک

ایمان نجات بخش عمیقتر می باشد مشاهده
بیم ... تکامل بدانگونه که هم اکنون تشریح
یم در همه ادیان بزرگ جایگاه ویژه ای دارد. «
گرایش در تاریخ عمومی ادیان با مسیحیت به
خود می رسد (ص ۳۵۷). ترویلج نیز مانند تیل
تکاملی را از مرحله اسارت در چنگال طبیعت
مرحله خودآگاهی روحانی، که در مسیحیت
تم یافته است، پی می گیرد. به همین سبب ما
اندیشه ترویلج نیز می توانیم ترکیب نهفته ای از
فقه شناخت ذهنگرایانه را با نظریه جدید تکامل
بخشی را ردیابی کنیم. همین اندیشه در اثر عضو
ثری از مکتب دینی - تاریخی یعنی ویلهم
ست (۱) نیز وجود دارد که بویژه متأثر از مکتب
ید فریزرگرای بود. پوست اندیشه خود را به
حصار چنین شرح می دهد: این در وهله نخست
حساس بیم و هراس کامل ظهور می کند و این
ساس هیچ برنامه و حتی غالباً بدون هیچ
حاسی نسبت به شیئی مطلوبی ادامه می یابد، اما
س رفته رفته شکل می گیرد. دین در راستای
بلها تکامل می یابد. نخستین سببها مربوط به
های زمینی می شود که بیشترین اهمیت را در
گی بشر دارند، سپس قوای متعالیتری از طبیعت
نما مورد توجه قرار می گیرد، و در مرحله بعد
ش خدایان به عنوان نیروهای حاکم بر تاریخ
بد می آید. نهایتاً، الوهیت در ارزشهای
عه بشری و اشخاص بزرگ آن تعین می یابد.
اعضای مکتب دینی - تاریخی، مثلاً هرمان
فل (۲) نیز همین نکته را یادآور شده اند.

وانجام، کتاب پرفروش رودلف اتو به نام
بوم امر قدسی اینگونه تفکر را به صورت بخش
بی ناپذیر رشته تاریخ ادیان درآورد. در اثر اتو،
خ دینی به صورت نوعی نوسان بین زمینه دینی
گیزه های خارجی ترسیم شده است. تکامل
ی دین عبارت است از ظهور و آشکارسازی
و استعداد دینی که در تجلیات عینی خارجی
تا پیشرفته ترین مرحله مسیحیت مستقر است.
سا، آنچه وجود دارد همان تاریخ درونی دین
ه، زیرا این تاریخ درونی دین است که عمدتاً
ت و چینی دین را تعیین می کند.

چند دهه گذشته این نگرش ها مورد هجوم قرار
ه اند. قوم شناسان و مورخان بویژه آنان که
ار مکتب فرهنگی - تاریخی بودند، حمله ای
ت بر علیه تلقی خوشبینانه نسبت به تکامل دین
ه انداختند. تحت تأثیر ویلهم اشمیت،
ه های کلامی جزمی منجر به گسترش نظریه
تکاملی (انحطاط گرایی) گردید. بعلاوه، علوم
ی، مخصوصاً زیست شناسی به تجدید نظر
انه ای در مورد مفهوم تکامل دست یازید.
باهای نوینی جایگزین نظریه های کهنه و بیش
د موشکافانه گردید. اما سومین عامل، رشد و
یش نیرومند پدیده شناسی و نهایتاً ساختارگرایی
صلت نادیده گرفتن آثار ناهمزمان بود. آخرین
کم اثرترین عامل در این مورد، حوادث سیاسی
بخشی خارجی بود که با قدرتی افزونتر از عوامل
خوش بینی تکامل گرایانه را از میان برد.
ل اندیشه تکاملی از حکومت در تاریخ ادیان
در رساله کوچک معروف «دین در گذشته و

حال» نمایان است. مسأله «تکامل دینی بشر»
بصورت یک مدخل تنها در چاپ نخست آن دیده
می شود، اما در چاپ دوم آن، در عوض، تحت
عنوان دین (فصل ۳)، بخشی انتقادی توسط
جراروس فان درلیو درباره تکامل در تاریخ ادیان
یافت می شود. چاپ سوم این رساله که جدیدترین
چاپ آن است حاوی مقاله ای از گوستاو منشینگ
است که تحت همان عنوان قبلی مطرح شده
است، منشینگ بیشتر تمایل دارد که به جای واژه
«تکامل»، واژه «تحول» را به کار ببرد، بدین منوال،
تازه ترین کتابهای راهنمای تاریخ ادیان یا با
شکاکیت با مسأله رشد و تکامل دین برخورد
کرده اند و یا اینکه اصلاً بدان نپرداخته اند. تازه ترین
حمله بر علیه مسأله «رشد» و «تکامل» در تاریخ
ادیان از سوی والتر بتکه و گئوودنگرن صورت
پذیرفته است. در اغلب موارد، اندیشه کهن و
موروثی تقسیم ادیان به دینهای ابتدایی و پیشرفته یا
دینهای طبیعی، فرهنگی و جهانی، حفظ شده
است. تلاشهای محتاطانه و پراکنده ای صورت
گرفته است تا دوباره مفهوم تکامل را در تاریخ ادیان
بکار گیرد. یکی از چشمگیرترین تلاشها در این
زمینه اثر هاینریش فریک (۳) است. فریک بدانال آن
بود تا بین «مرحله ریخت شناسانه»، «دوره تاریخی»
و «سطح تکامل» تمایزی قائل شود. ادوار
تاریخی، موضوعات مربوط به تاریخ دینهای
مشخصی می باشند.

اما «مراحل ریخت شناسختی»، به تقلید از
ریخت شناسی گیاهان، باید به عنوان نوعی از
«مراحل رشد» تلقی شوند. آنها بطور عمومی معتبر
نیستند، آنها لزوماً ادوار و قواعد عام را توصیف
نمی کنند. این مراحل صرفاً مراحل سنخ شناسانه ای
بلکه فقط به منظور ترسیم فرضی تکامل تام حیات
دینی بشر مورد استفاده واقع می شوند.

منشینگ تا حد زیادی از اندیشه فریک پیروی
می کند، اما مانند رودلف اتو تکامل را به معرفت امر
قدسی و تجلی آن و در نتیجه به تحولات آن در همه
زمانها مرتبط می سازد، او مفهوم تکامل بالاتر و
درجه بندی ارزش و پیشرفت را رد می کند، یک دین
خاص، تنها می تواند رو به انحطاط رود، اما هرگز
نمی تواند بهتر شود. مفهوم دین، فقط می تواند بر
اساس شناخت خدا در یک دین معین به مرحله
کاملتری برسد. منشینگ می خواهد تکامل را به
عنوان «رشد امکانات موجود در یک کلیت» تلقی
نماید.

در ماهیت دین، مانند هر کلیت زنده دیگری،
امکاناتی وجود دارد که برخی از آنها در یک دین و
برخی در دینهای دیگر فعلیت می یابند. بنابراین
منشینگ تاریخ ادیان را به عنوان «تجلی امکانات
نهفته» می داند. اما این تجلی و بروز امکانات، تنها
جنبه بشری و نه جنبه مینوی دین را آشکار می سازد.
تنها راه ممکن برای دریافت تحول دین بر اساس
مراحل آن، توجه به انواع واکنشهایی است که
انسانها در مواجهه با امر قدسی از خود نشان
می دهند. چنان مرحله ای «شرط ضروری است که
لازمه ماهیت دین است». این شرط با شرایط دیگر
ارتباطی اساسی دارد و در مجموع رویداد واحدی را
تشکیل می دهند. این مراحلی که گفته شد محکوم

توالی زمانی خاصی نیستند.

این مراحل باید در مورد هر ساختار دینی خاصی
مورد اثبات واقع شوند. نمونه این مراحل طبق نظر
فریک عبارتند از مرحله پیدایش (دین)، مرحله
حضور و بیواسطگی، یعنی مرحله تأثیر مستقیم و
غیر نظری امر مینوی، مرحله سازمان دهی و تدوین
عقاید و اعترافات، مرحله اصلاح و مرحله
انحطاط. منشینگ تا آنجا که با مفهومی انتزاعی از
دین سر و کار دارد برای تبیین تکامل دین به تاریخ
ادیان در قرن نوزدهم رجوع می کند. در واقع او
بیشتر ادامه دهنده کار قبلی رودلف اتو است.
منشینگ هم وارث فلسفه شناخت ذهنگرایانه و هم
وارث پروتستانتیزم آزاداندیش مکتب دینی - تاریخی
است.

چنین است کاربرد پیشین مفاهیم تکامل و رشد
در تاریخ ادیان. اما امروز ما تکامل را چگونه باید
تصور کنیم؟ هگل در مقدمه کتاب «تاریخ
فلسفه اش می گوید: «در آغاز باید آدمی برسد که
تکامل چیست». او ادامه می دهد: «این عقیده
رایجی است که می پندارند مفهوم تکامل بسیار
روشن و شناخته شده است و بحث درباره آن غیر
ضروری است». البته هگل در مورد تکامل چنین
عقیده ای نداشت، او می گفت: ما باید تمایز
دوگانه ای قائل شویم، ما باید بین دو حیثیت فرق
بگذاریم، یکی قوه و دیگری فعلیت. در مورد قوه،
هگل دانه درخت را مثال می زند که قوه درخت شدن
را دارد، اما اکنون درخت نیست. هگل بارها تکامل
را بر اساس رشد گیاهان مورد بحث قرار می دهد
(صص ۱۱۴-۱۰۷). هگل مراحل تکامل را بر
اساس یک سیر دیالکتیکی از فقیرتر به غنیتر توجیه
می کند، درست همانگونه که در تکامل گیاهان رخ
می دهد.

تکامل فقط موجب بروز آنچه که در اصل درون
ذات نهفته بوده می شود، فقط آنچه را که قبلاً
وجودی عینی داشته متجلی می سازد (ص ۱۱۴).
از نظر هگل، تکامل امری است آشکارساز، در
حرکت، زنده و پویا. مسأله تکامل، تمامی فلسفه
او را شکل می دهد (ص ۱۰۶).

هگل برای تکامل از واژه آلمانی *Entwicklen*
استفاده می کند که از نظر ریشه لغت و واژه شناسی
نیز کاملاً درست است و به معنای بروز و ظهور و
آشکارسازی است. این واژه در مورد چیزی که پدید
آمده، رشد کرده، آشکار شده، تولید شده یا بوجود
آمده است بکار می رود. در زبان انگلیسی نیز
واژه شناسان لغت *Evolve* را که معادل لاتینی آن
e-volvere (به معنای باز شدن، آشکار شدن) و
برابر ریشه فرانسوی لغت قدیمی *de - voloper*
می باشد که به معنای باز کردن و گشودن است،
برای تکامل به کار می برند.

آیا مفهوم تکامل به معنای واژگانی
آن امسروز سودمند و کارساز
است؟ در چند قرن گذشته این واژه ها بارها و
بارها به معنای تأثیر خوب و مطلوب بکار رفته
است. برای مثال منشینگ، واژه تکامل و
آشکارسازی را دو واژه یکسان و معادل دانست و به
جای هم بکار برد بدون اینکه توجه کند که این دو
واژه اساساً معنای یکسانی را می رسانند. توضیح



رودولف اتنو

این نکته ضرورت دارد که معنای واژه تکامل دچار دگرگونی شده است.

زیست‌شناسی نوین مدت‌ها قبل خود را از چنگال تصور کهنه پیش‌سازی آزاد ساخته است و به نظریه نوزایی موجودات نزدیکتر شده است. همچنین، مفهوم تکامل به عنوان آشکارسازی محض دیگر در رشته تاریخ قابل دفاع نیست. همانگونه که مورخی به نام اریک براندنبرگ^(۴) تأکید کرده است، تاریخ «عبارت از رها ساختن يك سلسله اقدامات از پیش مقدر در شخصیت جنین نخستین بشر نیست،

بلکه اثری است که انسانها، انسانهایی که به آینده نگاه می‌کنند. برای رسیدن به اهداف و تحقق بخشیدن به آرمانهای خود کوشش می‌کنند آن را با عمل خود می‌سازند. انسانها حتی می‌توانند چیزهایی را که کاملاً تازه‌اند و قبلاً امکان محاسبه آنها نبود بوجود بیاورند. با يك بررسی درباره مقاله براندنبرگ روشن می‌گردد که، دیگر هیچ متفکری جز فریدریش ماینکه^(۵) با اعلام تکامل به عنوان آشکارسازی موافقت نکرده است. او پیشنهاد کرد که در عوض باید درباره تکامل بدینگونه بیندیشم که: تکامل عبارتست از رشته ذاتی پیوسته‌ای از مراحل و واقعیات گوناگون که می‌تواند بر اساس نظم و ترتیب زمانی از حیث وجودی مورد نظر واقع شود. «تأثیر تلقی آلی از مفهوم تکامل بر تاریخ، تأثیری شگرف بوده است و حتی امروز نیز نتایجی به بار می‌آورد. براندنبرگ تأکید می‌کرد که به کارگیری مفهوم «تکامل» در مورد تاریخ بشری تا حدودی واکنشی نسبت به موج عظیم تفکر زیست‌شناختی است که در طی دوره رمانتیک در سراسر علوم بشری جاری شده است. این مفهوم پیوند نزدیکی با مفاهیم «روحیه عامه» و «روح زمان» دارد و بالاتر از همه با این مفهوم که مردمان و دولت‌ها نیز می‌توانند اقدامهای زنده و سازمندی باشند مرتبط است. توجه و رجوع به جهان موجودات زنده در

مخالفت با اندیشه روشنگری که بطور فزاینده‌ای در حال فروپاشی و تجزیه به ماده‌گرایی محض و ماشینی‌وار انگاری بود، علمی بسیار ارزشمند بشمار می‌آید، اما پیامدهای آن، چنان خطرناک بودند که باعث شدند در اثر توجه به شباهتها، صورتهای اشیاء را با ماهیات اصلی آنها یکی ببندازند و مجبور به نتیجه‌گیریهای بسیار بعیدی بشوند».

بنابراین، معنای اصلی واژه «تکامل» مورد انتقادات ویرانگری قرار گرفته است. پرسشی که اکنون مطرح است این است که آیا ما باید واژه «تکامل» را به مفهوم دیگری غیر از مفهوم اصلی و اولیه بکار ببریم یا اینکه باید در مجموع از کاربرد آن صرف‌نظر کنیم. من تردید دارم که روش دوم امکان‌پذیر باشد، تنها چاره ما این است که این لفظ را به معنایی که پیشتر بکار رفته است بکار ببریم: یعنی تکامل به همان معنای پیشرفت، شدن، حرکت و تحول و پویایی. برخلاف حملات براندنبرگ، فریدریش ماینکه بدنبال آن است که واژه تکامل «را برای استفاده در علوم انسانی نجات داده و ابقاء کند. او معنای پذیرفته‌شده خود از واژه تکامل» را از قیود زنده‌وار انگارانه و علوم طبیعی آزاد ساخته و آن را «تلقی تاریخی تکامل» نامیده است. از دیدگاه ماینکه، هر جا که «فعالیت مداوم و بدون انقطاع» یا «نوعی از سمت‌گیری و راهیابی بسوی يك هدف مشخص تعریف شده وجود داشته باشد، حتی اگرچه این راهیابی تحت تأثیر عوامل خارجی هم تعیین یافته باشد»، می‌توان از تکامل سخن گفت.

تاریخ، يك حادثه است، يك رویداد است، سلسله‌ای از حوادث است، گزارش‌های و روایتی درباره رخدادهاست. تاریخ همواره به ترتیب مبتنی بر قبلیت و بعدیت رخ می‌دهد. بدینسان، کاربرد مفهوم تکامل در مورد تاریخ، آنگونه که براندنبرگ می‌پنداشت، دیگر يك «تعبیر مجازی» یا

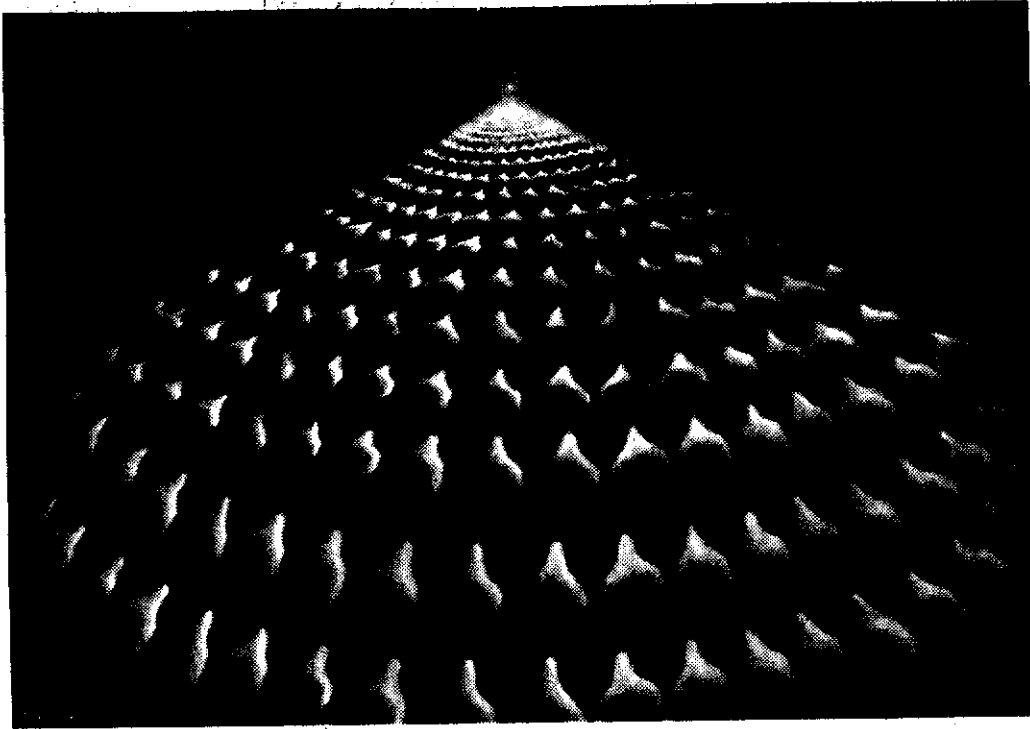
«مصلحتی» نبود، بلکه نتیجه و لازمه خود مفهوم تاریخ بود. برای رعایت انصاف در مورد خصلت «نمایشی» تاریخ و نیروی خلاق افراد بشر و بر علیه يك تصور تکاملی از تاریخ زیستی که هیچگونه «فعالیت و خلاقیت را در مسیر شدن و صیوروت» به رسمیت نمی‌شناسد، فریتز کرون^(۶) تعبیر مشهور امیل برگسون یعنی تعبیر «تحول خلاق» را عرضه کرده است. ماینکه به عوض مفهوم تداوم علی، مفهوم استمرار حیات را درباره تاریخ بکار برده است. زیرا مفهوم پیشین بر وجود «نوعی مبدأ شکل دهنده که بر اساس شکل معینی عمل می‌کند»، دلالت دارد. او برای تعیین صور تاریخی ارزش زیادی قائل است و در این مورد نیز از تکامل سخن می‌گوید: «تشخص، امری کامل و پایان یافته نیست که برای همیشه ثابت و پایدار بماند. بلکه عملی فعالانه است که زائیده قوای درونی شکل دهنده است و یکی از این قوا و نه تنها نوع آن، اراده آگاهانه بشر است». گرایشهای فراشخصی نیز که محصول گذشته است و فعالیت بشری را تعیین می‌بخشد، می‌تواند در این جهت مؤثر باشد و شاید موجب تحول و «تکامل افزونتری» گردد.

نه انسان و نه اندیشه او نمی‌تواند يك وجود جزئی منزوی را هدایت کند. بنابراین، ما با يك تکامل طبیعی ضروری سر و کار نداریم، بلکه با يك «مبادله اسرارآمیز بین آزادی و ضرورت» مواجهیم که نسبت به حیات تاریخی، امری کاملاً بیگانه است. ماینکه دو نگرش خرد و کلان در شیوه اندیشه پدید آورد، یکی به فعالیت افراد مربوط می‌شد و دیگری به خلاقیت‌های واقعی ذهن ارتباط داشت که خود ناشی از فعالیت‌های فردی است.

من دیدگاههای ماینکه را به تفصیل مورد بحث قرار داده‌ام، زیرا این دیدگاهها نشان می‌دهند که اگر قرار است رشته تاریخ ادیان دوباره به مفهوم تکامل سپردازد چه راهی را باید در پیش گیرد. این دیدگاهها در عین حال نشان می‌دهند که تاریخ ادیان باید از نظریه تکامل‌گرایی کهنه و منسوخ که طبق تحلیل معنای خود این واژه، مبتنی بر فهم نادرست، کاربرد نادرست و تلقی غیر تاریخی از مفهوم تکامل است، اجتناب کند.

برای کمک به طرح مجدد مفهوم تکامل و کاربرد آن در رشته ادیان، من در مورد کاربرد این واژه در چند سطح مختلف بحث خواهم کرد. به عنوان يك تذکر مقدماتی، اجازه بدهید که يك بار دیگر این نکته را بگویم که برای مورخان ادیان، جنبه تاریخی ادیان و ظهور تاریخی آنها مورد توجه و اهمیت است. در نتیجه، مورخان ادیان باید به ادیان (مختلف) و نه به يك دین واحد-بپردازند. زیرا این عمل (دومی) نوعی انتزاع است که در تاریخ نشانی از آن نمی‌توان یافت. این نیز مانند همه انتزاعات، يك پدیده غیر تاریخی است که مورخ دین آن را برای فیلسوفان و متکلمان باقی می‌گذارد.

اجازه دهید نخست تکامل يك دین خاص را در نظر بگیریم. از نظر تاریخی يك دین خاص بشدتاً با تاریخ يك فرهنگ خاص، يك مردم خاص یا قوم و قبیله خاصی آمیخته است. در نتیجه، مورخان ادیان می‌توانند فرهنگ، مردم یا قوم و قبیله‌ای را در این دین در میان آنها ظهور کرده است مورد پژوهش قرار بدهند. تنها در صورتی می‌توان گفت مورخان



ادیان تحقیقی جدی انجام داده‌اند که آنها تاریخ فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و زبانی آن قوم را مورد تحقیق قرار داده باشند، البته مسلم است که در این صورت کار آنها جامع‌تر و پیچیده‌تر خواهد بود، اما مورخان ادیانی که هیچ توجهی به این رشته‌های همبسته نکنند خود را از ابزارهای مهم شناخت و تفسیر محروم ساخته‌اند. آنها امکان مطالعه منصفانه درباره موضوع کاوش خود را از بین می‌برند. من میل دارم که این پیوستگی بین دین خاص و فرهنگ خاص را با آنچه که خود ماینکه در این مورد گفته است مرتبط سازم.

در یک بافت فرهنگی خاص می‌توان گفت که دین خاصی تکامل یافته است. این دین در حرکت‌های عام فرهنگی، زندگی و پویایی آن مشارکت می‌کند. این حرکت در میان طبقات گوناگون اجتماعی، مثلاً طبقات پایین یا طبقه نخبگان جریان می‌یابد. ساختار طبقاتی نیروی تحول‌زای مهمی در تکامل دینی است و این امر را می‌توان بویژه در میان دین‌های بومی قدیمی مشاهده کرد. اینگونه برخورد با دین به معنای تحویل بردن آن نیست بلکه تقریباً بدین معناست که دین به درون یک جریان فرهنگی رایج که با جریان‌های دیگر درآمیخته است راه یافته و نفوذ نموده است. هر یک از این جریانها ممکن است نقش برجسته‌ای در تأثیر بر تکامل تاریخی ایفا نماید.

از آنجا که تکامل یک دین مشخص وابسته به تکامل تمامی فرهنگی است که بدان تعلق دارد، تدوین ادوار تاریخی یک دین خاص بدون رجوع به ادوار تاریخ عمومی بدشواری امکان‌پذیر است. (من به شکل محدودی می‌پذیرم که تکامل دینی - تاریخی مستقلی در میان گروه‌های دینی کوچکتر وجود دارد، مانند فرقه‌هایی که هیچ ارتباط محکمی با تکامل فرهنگ عمومی رایجی که در دل آن بوجود آمده‌اند ندارند). البته این سخن بدان معنا نیست که محققان در مورد تدوین ادوار تاریخی به شکلی مجرد و جدا از زمینه‌های فرهنگیشان هیچ کوششی کرده‌اند، بلکه باید گفت هرگاه آنان چنین کاری کرده‌اند به شناخت ادیان لطمه زده‌اند و موجب بی‌اعتباری رشته علمی خود شده‌اند.

مراحل مشابه یا موازی در ادیان گوناگون را می‌توان مورد کاوش و پیگیری قرار داد، اما اینها نیز غلب بدون توجه به زمینه‌های عام فرهنگی که بدان وابسته‌اند و نیز با نگرشی یکسویه نسبت به ادیان ایچ جهان، مورد توجه قرار گرفته‌اند. از بین مراحل یاد شده می‌توان به این مراحل اشاره کرد: مرحله آغازین، مرحله‌ای که در ضمن آن هر دینی ویژگیهای خاص و به تعبیر و. بتکه «ریخت» ساخت) اساسی خود را به دست می‌آورد، این همان مرحله تأسیس و تثبیت است، مراحل تطابق شبیه‌سازی (تلفیق)، مرحله جایگزینی (مثلاً سبت به تفسیر نامهای خدایان بیگانه) یا مرحله عداسازی، مراحل تغییر شکل دادن یا «بوسته وسته شدن» مراحل انقلاب و اصلاح، مرحله ظهور بدعت و فرقه‌ها، مراحل دنیوی شدن و حلال و فروپاشی. البته مرحله تجزیه و فروپاشی نتواند یک مرحله گذار و انتقال نیز باشد، مثل

اگر بخواهیم دقیقتر سخن بگوییم، باید گفت که این صورتهای دینی هیچگونه تکامل مستقلی ندارند. آنها وابسته به شرایطی هستند که با آن مرتبطند. برای مثال، تکامل اسطوره یا شعائر، زائیده ریخت اساسی آن و نیز برخاسته از عوامل تاریخی و محیطی آن می‌باشند.

اما این مطلب امکان‌پذیر است که بتوان صورتهای دین را در سطوح مختلفی نسبتاً مستقل در نظر گرفت. و این استقلال نسبی به ما اجازه می‌دهد تا در یک حد محدودی از تکامل تاریخی مستقل، برای مثال، تکامل برخی از آیینهای خدایان، سخن بگوییم. البته مرزهای خاص غالباً در هم شکسته می‌شوند، آنچنانکه در تحقیقات ژرژ دو مزیل و مکتب اسطوره و مناسک رخ داده است. در هر دو رویکرد، گرایش ساخت گرایانه، که می‌تواند بسیار ثمربخش باشد، تاریخ را به کناری رانده است. تحلیل و ریشه‌یابی حوادث تاریخی ما همزمان تنها یک شبه تاریخ را پدید آورده است. بریدن یک صورت دینی از ریشه‌های آن و بازسازی آن در یک تاریخ درجه دوم یا شبه تاریخ در قالب یک نمونه، طرح، یا اندیشه انتزاعی، واقعیت تاریخی را نادیده می‌گیرد.

برای یک صورت دینی امکان‌پذیر است که ادامه یابد درون سنت خویش بقا و دوام داشته باشد، اما این نیز ممکن است که یک صورت دینی از طریق اقتباس و تغییر شکل از سوی سنتی دیگر به حیات خود ادامه دهد. مثالی که در این مورد می‌توان آورد، مفهوم سفر آسمانی است که معنا و ارزش آن، طبق نظر کرمستن کولبه، مبتنی بر زمینه و شرایطی است که در آن شرایط تبلور یافته و دستخوش تحول گشته است. در اینجا می‌توانیم بوضوح اثبات نماییم که چگونه یک صورت دینی وابسته به، یا حداقل متأثر از تکامل عام فرهنگی است. «سفر آسمانی روح» در فرهنگ یونانی با فرهنگ شمنی و روشهای ریاضت کشانه عرفانی آن

هنگامی که یک آیین خداپرستی تبدیل به آیین پرستش اولیاء می‌شود یا بر عکس. یکی از پدیده‌های مهم، تبدیل یک دین و درآمدن آن بصورت «دین کتابی» است، چنانکه در موارد متعددی هنگامی که یک فرهنگ می‌تبدیل به یک فرهنگ باسواد شده است چنین اتفاقی رخ داده است.

در مورد تکامل دین، دو عامل به طرز ویژه‌ای مؤثر و تعیین کننده هستند. نخست «ریخت» و ساختار اصلی آن دین است که موجب تمایز آن از ادیان دیگر می‌شود. این ساختار عمده دین باعث تحرك پیروان آن دین می‌شود تا آن را به مرور زمان به صورت یک پدیده تکامل یافته تاریخی درآورند. بعلاوه، خود این تکامل عام تاریخی نیز بر ساخت و ریخت دین تأثیر می‌گذارد. این ویژگیهای عمده و ساخت اساسی دین به صورت نیروهایی در اذهان پیروان آن تبدیل می‌شود که فعالیت‌های آنان را تعیین می‌بخشد، البته در عین حال با نیازها و شرایط محیط، فرهنگ، سیاست و مانند اینها نیز مرتبط می‌باشند.

این نکات اندک که در مورد کامل یک دین خاص گفته شد کافی به نظر می‌رسد. البته می‌توان در مورد تکامل صورتهای دینی فردی و تکامل آموزه‌های دینی نیز سخن گفت. در اینجاست که غالباً پدیده‌شناسی با موفقیت بسیاری، هر چند غالباً با روش غیر تاریخی مداخله می‌کند چنانکه در آثار جراردوس فاندربلیو و میرجالایاده شاهد آن هستیم. فقط کافی است که بگوییم صورتهای دینی را نمی‌توان جدای از پیوندهای آنها با زندگی مورد فهم و شناسایی قرار داد. در حقیقت، صورتهای دینی را تنها بر پایه روابط آنها با زندگی می‌توان فهمید و فهم آنها بر اساس مقایسه یا مطابقت کم و بیش دقیق با سنتهای دینی دیگر امکان‌پذیر نمی‌باشد. صورتهای دینی را مسلماً بر پایه استدلالهای رایج نمی‌توان فهمید.

متفاوت است. حتی در مورد روشهای ریاضت‌کشی و عرفانی موجود نیز می‌توان گفت که، محتوا و مفاهیم آنها در فرهنگهای مختلف، یا تا حدی در ادیان مختلف تفاوت می‌کند.

تکامل یک صورت دینی در یک دین واحد می‌تواند با تکامل آن در ادیان متعدد تفاوت داشته باشد. برای مثال، در همان مثال عروج یا سفر روح به آسمانها، تکامل می‌تواند به یک فرهنگ یا دین واحد منتهی گردد. مانند فرهنگ و دین یونانی یا گنوسی. اما در عین حال می‌تواند به ادیان مختلف منتهی شود، یعنی به جایی که تکامل از طریق عوامل زمینه‌ساز متنوعی شکل می‌گیرد. گریستن کولبه این نکته دوم را در مورد سفر آسمانی روح به اختصار بررسی کرده است و میرچالیااده آن را با تفصیل بیشتری مورد کاوش قرار داده است.

غیر از تکامل دینهای خاص و صورتهای دینی معین ما می‌توانیم درباره نوع عمومی از تکامل سخن بگوییم: تکامل گروههایی که بزرگتر از یک دین یا صورت دینی واحد می‌باشند. تا آنجا که دین به مفهوم انتزاعی آن مطرح است، تنها فلسفه یا الهیات می‌توانند تکامل آن را توضیح دهند. اما در فرهنگی که دینهای متعددی پدید آورده یا پذیرفته گشته است، می‌توان تکامل آنها را در ارتباط متقابل که منجر به وحدت مشترک آنها شده است بررسی کرد، چنانکه در مورد فرهنگ یونانی چنین است. چنان تکاملی را می‌توان حتی در مقیاس وسیعتری مورد بررسی و پیگیری قرار داد، آنگونه که شاید بتوان گفت که در منطقه شرق نزدیک و اروپا وجود دارد که در منطقه خاور دور و هند برخلاف این است.

دین یهود، دین مسیح و اسلام را نمی‌توان جدای از تکامل دینی خاور نزدیک مورد شناسایی قرار داد.

از سوی دیگر، دین بودا را جدای از تکامل دینی هند باستان و آسیای شرقی نمی‌توان شناخت.

در ارتباط با تکامل در چنان مقیاس وسیعی، آدمی باید مراقب باشد که درباره تکامل به معنای ارزش سخن نگوید. این اعتقاد که دین مسیح غایت و اوج تکامل دینی است، یک داوری کاملاً کلامی است. یک فرد مسلمان قطعاً با این داوری مخالف است. برای رشته تاریخ ادیان تنها تکامل نسبی وجود دارد، درست همانگونه که پس روی و انحطاط نسبی نیز وجود دارد.

منشیگ با قاطعیت امکان تکامل پیشرونده دین را به معنای بهبود و رشد انکار کرد و مدعی بود که (در مورد دین) فقط زوال و انحطاط امکان‌پذیر است، اما باید دانست که این دیدگاه تعصب‌آلود او ریشه در نگرش یکسویه نسبت به ادیان جهان داشت. البته در مورد یک دین واحد می‌توان از بهبود یا تکامل بیشتر، یا پیشرفت، یا «تجدید و تولید نسوخ و بافتها» سخن گفت. اما معیار چنان نگرش ارزشگذارانه‌ای یک مسأله مربوط به عقیده است نه مسأله‌ای که به لحاظ تاریخی قابل بررسی باشد. تکامل مفهوم خدا در بین مصریان و بنی اسرائیل منجر به پیدایش مراحل مشخصی از روحانی کردن و تعالی بخشیدن گشت. این یک واقعیت تاریخی است که وقوع آن بطور عینی مورد تأیید قرار گرفته است. اما این را می‌توان تکامل

خواند؟ از نظر مسیحیان متجدد بله، اما از نظر یک مشرک متقاعد و پایبند مشکل بتوان چنین ادعایی کرد، به لحاظ تاریخی، می‌توان بر پایه اسناد و کتیبه‌ها، وقوع چنان امری را به عنوان امری مستمر که حتی موجب تکمیل نگرشهای قبلی و ساخت و «ریخت» دینی شده است. نشان داد و تشریح کرد. اما اینگونه ارزیابی در یک قلمرو ذهنی در گستره دیدگاه شخصی صورت می‌گیرد که بطور طبیعی تعیین تاریخ یافته است. احکام و اعتقادات ایمانی، احکام علمی یا تاریخی نیستند. آنها را باید از رشته تاریخ ادیان طرد کرد.

اسزانجام نوبت به بحث از تکامل در وسیعترین مقیاس آن می‌رسد، یعنی تکامل در تاریخ عمومی ادیان نوع بشر. اگر بخواهیم سخن هاینریش را در این مورد نقل کنیم، او چنین می‌گوید: تاریخ عمومی ادیان در مقایسه با تاریخ عمومی بشریت، خواستار دستیابی به تصویر تکامل عمومی زندگی دینی بشر از دورترین روزگار باستان تاکنون از طریق رشته‌های زنجیره ادیان خاص می‌باشد. و این کاری است که انجام آن جز در پرتو برخورداری از نگرشی شجاعانه و نسبتاً شاعرانه و همگون که احاطه بر تاریخ هزاره‌ها داشته باشد میسر نیست. اینجا نیز باید آدمی مراقب یک خطای کهن باشد و آن عبارتست از اثبات مراحل تکامل به شکلی کاملاً وابسته به تکامل دینی. مورخان قدیمتر ادیان بواسطه قوم‌شناسی و مذهب تحقیقی به دام این خطا افتادند، اما این نظریه‌های تکاملی، بسیار پیشتر از آنکه قوم‌شناسی خود را از دام آنها رها ساخته باشد بر رشته تاریخ ادیان تأثیر نهادند.

امروز مورخ ادیان می‌تواند یک بار دیگر از دانش قوم‌شناسی چیز بیاموزد و می‌تواند بیاموزد که چگونه باید تکامل بشری را بر پایه واکنش متقابل تاریخ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگ دریافت. بر پایه این زمینه‌ها و دلایل، من دیدگاه خاص خودم را در مورد تکامل عام دینی بر پایه مراحل نظامهای سازکردی اجتماعی و همچنین وحدتهای پدیدشناختی مبتنی بر نمونه‌های آرمانی و شاخص مناسب روزگار خود تدوین و صورت‌بندی می‌کنم.

نخست ادیان شکارچیان، و هیزم‌کشان پدید می‌آید بعد ادیان مخصوص کشت کاران، کشاورزان، بعد ادیان مربوط به چوپان‌ها و سپس ادیان کسانی که با گاو آهن و حیوانات کشاورزی می‌کنند. همه اینها به مرحله وسیعتر ادیان قبیله‌ای تعلق دارد. سپس نوبت ظهور ادیان مربوط به فرهنگهای پیشرفته است، نخست ادیان قومی کهن، سپس ادیان جهانی و آخرین مرحله مربوط است به ظهور دینهای جهانشمول مانند دین بودا، دین مسیح، دین مانی و اسلام.

من تردیدی ندارم که بسیاری کسانی با فریادی رسا به طرح من اعتراض خواهند کرد. آنها می‌پندارند که صرفاً روایت جدیدی از تکامل‌گرایی شکست خورده قبلی را کشف کرده و نمایان می‌سازند، اما مسأله از این قرار نیست من فکر می‌کنم که غلبه بر اموری مانند خصوصیات یکسویه تلاشهای قدیمتر، تمایز بین دین و ادیان به عنوان امر درونی و بیرونی، غفلت از درامیختن ادیان با

تاریخ به منزله یک کل و تصور خطی و افقی در مورد مفهوم تکامل، امکان‌پذیر است. من از تکامل غیر خطی (غیر افقی) دفاع نمی‌کنم. زیرا همه ادیان از چنان مراحلی که گفته شد گذر نکرده‌اند. اما از وقوع تکرر و تنوع در یک سیر تکاملی که از نظر قلمرو تاریخی و جهانی مطلبی کاملاً واضح است حمایت می‌کنم.

همانگونه که آدمی توقع دارد، بین مراحل مشخص، دوره‌های گذار و انتقالی نیز وجود دارند. این انتقالات را می‌توان هم از طریق تاریخ فرهنگها و هم از طریق تاریخ ادیان اثبات نمود. بعلاوه، ارتباطهای متقابلی نیز بین این مراحل وجود دارد، اما این ارتباطها نتایج و آثار ضروری یا معتبری را ارائه نمی‌کنند، مشکل واقعی با ظهور فرهنگهای پیشرفته پدید می‌آید. از این نقطه به بعد، صورتهای دینی کثرت و تنوعی به مراتب عظیمتر از قبل پدید می‌کنند.

این پیچیدگی دینی افزایشده، میراث دورانهای قبلی است، اما در عین حال پیچیدگی فزاینده خود حوادث تاریخی را نیز منعکس می‌سازد.

رسالت آینده تاریخ عمومی ادیان عبارت است از پژوهش در مورد اسناد و مواد دینی تاریخی و تنقیح آنها با توجه به نمونه‌ای که من به اختصار در مورد تاریخ عام ادیان ترسیم کرده‌ام. در دورانهای اخیر خود تاریخ چنین رسالتی را بر دوش گرفته است. برخلاف نگرشهای قدیمی‌تر در مورد تاریخ ادیان، بشر، ما باید «ترکیبی که به طرز روشنند بنا شده عقلاً قابل اثبات باشد» به مدد تمامی رشته‌ها، ذینفع بوجودآوریم. این وظیفه بر عهده فیلسوفا دین و متکلمان خواهد ماند که تفسیری در مو، مبانی پدید آورنده چنان تکامل فراگیری که گفته شد، ارائه نمایند.

هرگونه که باشد پل تیلیک احتمالاً حق داشت آنجا که در مخالفت با نظر ماکس شلر^(۷) بین مرا- تکامل معقول دین (بشکل مفرد) و صعود و ترا واقعی آن از مرحله پایینی تفکیک قائل شده بود چنین گفت: «هیچ مرحله‌ای ما را به آن هست نامشروط نمی‌رساند. هم بالاترین و هم پایین‌تر (مرحله) هر دو به یک اندازه از آن موجود مطلق فاصله دارند.»

پی‌نوشت:

- 1- Wilhelm Bousset.
- 2- Herman Gunkel.
- 3- Heinrich Frick.
- 4- Brandenburg.
- 5- Friedrich Meinecke.
- 6- Fritz Kern.
- 7- Max Scheler.

منبع: